

اقتدار ملی

واژه اقتدار از ریشه قدر به معنی اندازه ، مقدار، قدرت ، طاقت ، نیرو، قضا و قدر الهی ، هر چیزی را در وقت خود انجام دادن^۱ است . معادل انگلیسی Authority) (آن از واژه Aug است که در زبان هندی و اروپایی به معنای "اندیشه رشد بخشیدن " به کار می‌رود.^۲ از اصطلاح "اقتدار" برحسب زمینه فکری که در آن به کار گرفته می‌شود، معانی گوناگونی برمی‌آید. بعلاوه این واژه دارای بار عاطفی و مردمی برجسته ای است و هر نوع تلقی درباره آن ممکن است ؛ از طرز تلقی آن فرد حکومت ناپذیر که با بغض و نفرت آن را طرد می‌کند تا آن هوادار سلطنت که با شور و هیجان از آن استفاده میکند با این همه به طور کلی اقتدار را می‌توان به عنوان قدرتی به رسمیت شناخته شده (مشروع)، پذیرفته محترم و مورد اطاعت تعریف کرد، بنابراین به همان اندازه که قدرتهایی با چنین خصیصه هایی وجود دارند، همان قدر نیز اقتدار صور و اشکالی گوناگون می‌یابد. اعمال قدرت از طریق کاربرد نیرو بدون اقتدار امکانپذیر نیست برای این که اقتدار واقعی پدید آید، باید حق فرماندهی و تاثیر بر دیگران وجود داشته باشد. چنین حقی براساس اخلاق و حقوق جامعه که تجلی منافع عمومی است ، تکوین می‌یابد. دراین معنی ، اقتدار واقعی ، متضمن وجود اجماع است . اقتدار منشا اثری خلاقه است که دیگران در آن مشارکت می‌کنند و از خصایص کسی که آفریننده آن اثر است و ابتکار خلق آن را داشته ، منبعث می‌شود، اما به محض آن که اقتدار پا می‌گیرد، خیلی زود می‌تواند انحطاط یابد و به صورت فشاری جمعی درآید، بدون آن که ، آن کس که به اعمال اقتدار دست می‌زند، دارای شایستگی و ارزش خاصی باشد و بدون آن که اعمال اقتدارش با عدالت و رعایت منافع عمومی همراه شود، چراکه در آن صورت اقتدار به سلطه ، بیدادگری و فرمانروایی برپایه زور و تحکم تبدیل میشود.^۳ اقتدار را می‌توان آن قدرتی دانست که با سلسله مراتب روابط مردم همراه است ، و کسانی را که در بالای سلسله مراتب قرار دارند، قادر می‌کند بر کسانی که در مراتب پایین تر قرار دارند فرمان براند و آنها را به اطاعت کردن وادارد. این قدرت دو جنبه دارد: یکی جنبه زور و دیگری جنبه قانون . اقتدار ممکن است انحصارا

براین یا آن جنبه یا ترکیب های گوناگون زور و قانون متکی باشد. در شرایط عادی ، کسانی که در سلسله مراتب قدرت پایین ترند، فرمان های فرادستان خود را بدون اندیشیدن درباره آنها گردن می نهند.

یا بدان سبب که معتقدند این فرمان ها جنبه قانونی دارند، از آن اطاعت می کنند. اما در زمانهای دیگر، فرودستان ممکن است از این فرمان ها اطاعت نکنند، زیرا آنها را غیرقانونی می دانند. درمورد اخیر، فرادستان در سلسله مراتب قدرت هنوز ممکن است با اتکا به توان کاربرد زور، یا تهدید به استفاده از زور، فرودستان را وادار به اطاعت کنند. چند تعریف از اقتدار ۱ - اقتدار، حق یک شخص یا مقام ، بویژه حق صدور دستور؛ ۲ - اقتدار، جلوه ای از قدرت است و بر اطاعت از آن دلالت دارد؛ ۳ - روابط بین دو مقام که یکی مافوق و دیگری زبردست است ، به گونه ای که هر دو روابط فیما بین را مشروع ۴ بدانند؛ ۴ - حق مشروع برای نفوذگذاری یا هدایت رفتار دیگران ۵. - قدرت دارای نوعی مشروعیت. ۵. اقتدار همواره با نوعی ارج و شکوه و به طور دقیق تر با یک اعتماد و اتکال شخصی یا جمعی به کسی که اقتدار به او نسبت داده شده ، همراه است ؛ لذا اقتدار چیزی نیست که شخصی یا نهادی فی نفسه دارا شود، بلکه معنایی است که در ربط با دیگران و طی یک فرایند اجتماعی پدید می آید و اشاره به نوعی شناسایی و اقرار به صلاحیت و به کفایت هایی دارد که نزد دیگران آشکار شده است . ۶. در بین دانشمندان علوم سیاسی در مفهوم اقتدار، اتفاق نظری به چشم نمی خورد. "میخلز" اقتدار را "جلوه ای از قدرت " می داند و آن را چنین تعریف می کند: توانایی ذاتی یا اکتسابی برای اعمال تفوق بر یک گروه . "بیرستد" به هر یک از اجزای این تعریف خرده می گیرد و می گوید: اقتدار توانایی نیست ، بلکه یک رابطه است ؛ نه ذاتی است و نه جنبه اعمال تفوق دارد. "مک آیور" معتقد است که اغلب اقتدار را قدرت می دانند: قدرت فرمان به اطاعت . "هربرت سیمون " اقتدار را چنین تعریف می کند: اقتدار اختیار تصمیمگیری برای هدایت اقدامات دیگران است. "لاسل" و "کاپلان " نیز اقتدار را "قدرت رسمی " می دانند. ولی "فردریش " با رد این تعریف ، اقتدار را نوعی از ارتباط می داند که قابلیت بسط دارد. یکی از فلاسفه به نام "برتراند جوونل " عقیده دارد که اقتدار، کهن تر و بنیادی تر از پدیده "دولت " است و می گوید برتری طبیعی برخی از افراد بر دیگران ، اصل مسلم همه سازمان های

انسانی و تمام پیشرفتهای بشری است. ۷ در دیدگاه بسیاری از تحلیلگران سیاسی ، مفهوم اقتدار با مفهوم قدرت و نفوذ پیوندی تنگاتنگ دارد. اقتدار به معنی قدرت مشروع است و نیز اقتدار را قدرت مبتنی بر رضایت تلقی کرده اند. "رابرت دال " در توضیح اقتدار گفته است که نفوذ رهبران سیاسی ، زمانی برحق دانسته می شود که به سوی اقتدار معطوف شود. به عقیده او "اقتدار نوع ویژه ای از نفوذ، یعنی نفوذ مشروع است . در نظامهای سیاسی همیشه سعی رهبران بر آن است که نفوذهای خود را به صورت اقتدار درآورند و اقتدار یکی از اشکال بسیار کارآمد نفوذ است که نه تنها مطمئن تر و پردوام تر از اجبار جلوه می کند، بلکه عاملی است که به رهبر کمک می کند تا بتواند با کمترین استفاده از منابع سیاسی براحتی حکومت کند. غیرممکن است امروزه بتوان فقط با اتکا به ترس و وحشت حکومت کرد و در سازمان های بزرگ ، تکالیف خود را با موفقیت انجام داد. حکومت کردن به کمک اقتدار به مراتب با صرفه تر از حکومت کردن به وسیله اجبار است. ۸ الف (اقتدار فرهمند Carismatic) authortiy (: اقتدار فرهمند اقتداری است مبتنی بر فره (کاریزما) یا قدرتی ذاتی که به فردی خاص تفویض می شود. به عبارت دیگر اگر حق فرمانروایی از صفات ویژه رهبر برآمده باشد، یا بر خصلتها و صفات ستوده او متکی باشد، اقتدار فرهمند نامیده ۹ میشود. در این اقتدار معمولاً جانشینی مساله ای بحران زا و با انشعاب سیاسی ، اجتماعی همراه است . با فقدان رهبر فرهمند، انتقال اقتدار به جانشینان عموماً با دو مساله جدی مواجه است. ۱ - تشدید رقابت میان مدعیان جانشینی : رهبران فرهمند در طول حیات خویش ، جامعه را با چنان قدرت و درایت حیرت انگیزی اداره می کنند که خلا قدرتی که بر اثر فقدان ایشان پدید می آید، به آسانی پرشدنی نیست ، متعاقب فقدان رهبر فرهمند، معمولاً دو گرایش متضاد در میان پیروان او شکل می گیرد. در یک طرف جانشینان رهبر فرهمند و هواداران شان قرار دارند که مایلند اقتدار فرهمند به صورت امر مدامی ، جاری و نهادینه شود و در طرف دیگر گروههایی از افراد جامعه با پایگاه و موقعیت های اجتماعی سنتی قرار دارند که تمایل دارند اقتدار فرهمند را به یکی از دو صورت دیگر آن ، سنتی یا عقلانی مبدل کنند. تاریخ پس از درگذشت رهبر فرهمند، همواره عرضه کشاکش میان این دو تمایل بوده ۱۰ است. ۲ - تجزیه و گسیختگی در مناصب : ویژگی رهبری فرهمند بسط ید و ترکیبی بودن مناصب اوست . با ارتحال رهبر فرهمند، گرایش به تجزیه و گسیختگی در

مناصب ترکیبی وی افزایش می یابد، به همین دلیل است که عموماً جانشینان رهبران فرهمند، متعدد و غالباً معارضند. این تعارض درمیان جانشینان در منصب سیاسی و منصب دینی سریعتر از مناصب دیگر بروز میکند. ۱۱ب) اقتدار سنتی (Traditional Authority): در این نوع اقتدار، رهبری بر قدرتی استوار می شود که سنتها در اختیار حکومت می گذارند. زیرا در شرایط مساوی در یک جامعه سنتی، کسی که اجداد او ریاست قوم را به عهده داشته اند و یا برحسب سنن، پایه گذار قوم به حساب می آید، بر دیگران تقدم خواهد داشت. وی اقتدارش را از سنتها اخذ می کند و بر سنن و میزان قوام آنها تکیه ۱۲ دارد. به عبارت دیگر اقتدار مبتنی بر عرفهای باستانی، سنتها و قرارهای اجتماعی، اقتدار سنتی است. منشا و مشروعیت اعمال قدرت در این اقتدار، سنن و میراثی است که در تاریخ گذشته جامعه وجود داشته و اکنون از احترام و قداست بالایی برخوردار است. دوام و استمرار، وابسته به شخص بودن و نیز پایبندی به آداب و سنن گذشته را می توان از ویژگی های این نوع اقتدار نام برد. در این نوع اقتدار نیز، دشواری هایی در مساله جانشینی وجود دارد و بعضاً مستلزم طی یک دوره مشروعیت یابی و تثبیت موقعیت برای وارث جدید حکومت است. ج) اقتدار عقلانی - قانونی (Legal - Rational Authority): این نوع اقتدار صرفاً با تکیه بر محاسبات عقلانی رهروان به رهبران تفویض می شود، از این رو موقت و مشروط است. به عبارت دیگر اقتداری که پایه اش قوانین و مقررات باشد و به طور عمده در نظامهای مردم سالار وجود داشته باشد، اقتدار عقلانی و قانونی است. مشروعیت اعمال قدرت در این نوع اقتدار، از عقل و اجماع اکثریت نشات می گیرد و متکی بر مجموعه ای از قوانین عرفی است. ویژگی های این نوع اقتدار عبارتند از: دوام و استمرار، نهادی بودن، مقید به حفظ قواعد، مشروط، پاسخگو، انتقال اقتدار، بدون بحران جانشینی. "وبر" همچنین به نوعی دیگر از اقتدار اشاره می کند که درحقیقت قسم چهارم اقتدار یا اقتدار آمیخته نامیده می شود و ترکیبی است از اقتدارهای سه گانه فوق با نسبتهای مختلف که در یک حاکمیت متجلی میشود. این اقتدار به دو صورت محتمل است. الف) روال مند شدن فرهمند، که با فاصله گرفتن از مبدا ظهور خود و بدل شدن به یکی از دو اقتدار سنتی یا عقلانی و یا ترکیبی از آن دو عملی میشود. ب) بروز بحران مشروعیت و تمسک جستن به دیگر منابع مشروعیت بخش برای مشروعیت یابی مجدد و رفع بحران. ۱۳ در تمام تعاریف و اقسام

اقتدار، نوعی بستگی تمام عیار به مفهوم قدرت به چشم می خورد. قدرت از مفاهیم اصلی علم سیاست است که به معنای توانایی دارنده آن است برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکلی . به عبارت دیگر، قدرت عبارت است از هر نیروی فردی یا جمعی از این رو که از توان مطیع خود کردن دیگران، به اطاعت واداشتن آنان و یا ایجاد آشتی بین خواسته های آنان برخوردار است . تعاریف دیگر قدرت عبارت است از: ۱- توانایی فکری و عملی برای ایجاد شرایط و نتایج مطلوب ۲- مشارکت در تصمیم گیری ۳- رابطه دارندگان اقتدار و تابعان آن ،... اقتدار جز یکی از اشکالی که قدرت به خود می گیرد نیست ، بخشی از میدانی است که قدرت در آن اعمال می ۱۴ شود. برخی، اقتدار را با قدرت مترادف میدانند، اما این دو متفاوتند، به عقیده بسیاری از متفکران سیاسی ، اقتدار، قدرت نهادی شده است ؛ در چنین حالتی ، قدرت وجود ندارد، بلکه حق آن نهاد برای اعمال قدرت وجود دارد. قانون به اقتدار مربوط است نه به قدرت . اقتدار جلوه و سیمای قدرت در موقعیت های گروه سازمان یافته است . به سخن دیگر، اقتدار حق مشروع برای نفوذگذاری یا هدایت رفتاری دیگران است . اقتدار نیز مانند قدرت وسیله رهبری دیگران است . اما برخلاف قدرت ، پایه آن زور یا مجازات نیست ، بلکه مشروعیت یا قانونی بودن است . بنابراین قدرت آموزگار بر شاگردان ، کارفرما بر کارگران ، مدیر بر کارکنان ، نخست وزیر یا رئیس دولت بر اعضای کابینه ، به اقتداری که دارند، بستگی دارد. می توان به قدرت نام قدرت ساختاری یا موقعیتی داد. وقتی توانایی نفوذگذاری را تنها موقعیت قانونی شخص تعیین کند، آن گاه اقتدار خواهد بود. قدرت بر توان یا توانایی دلالت دارد، درحالی که اقتدار به معنی حق نفوذگذاری بر رفتار دیگران است . اقتدار مبتنی بر رضایت است ، اما قدرت اغلب با زور همراه است . بنابراین ، اقتدار از قدرت متمایز است ، گرچه به طور معمول افراد دارای اقتدار بیشتر، از قدرت سیاسی زیادتری نیز برخوردارند. ۱۵ مشروعیت ، یکی از عناصر تشکیل دهنده اقتدار است . مشروعیت همان اصلی است که دلالت می کند بر پذیرش همگانی ، و دست یافتن شخص یا گروه به مقامی سیاسی به طور کلی از راه اعمال قدرت ... ۱۶ سایر تعاریف مشروعیت عبارتند از: ۱- توجیه عقلانی "اعمال سلطه و اطاعت" ۱۷؛ ۲- توجیه عقلی "اعمال قدرت حاکم" ۱۸؛ ۳- قانونی بودن یا طبق قانون ۱۹ بودن. اقتدار، قدرتی است که مشروع باشد. مشروعیت مبتنی بر "باور" است و براین اساس اطاعت مردم را

می طلبد. و قدرت فقط زمانی موثر و عملی است که مشروع باشد. بی تردید، قدرت حق کاربرد اجبار را دارد. اما این عنصر اصلی آن نیست. قدرت باید همراه با مشروعیت باشد. در غیاب این صورت با دشواری روبه رو خواهد شد و بی تاثیر خواهد بود. با فقدان مشروعیت، اقتدار صورت اجبار محض می یابد. مشروعیت بنیاد قدرت حکومت و اقتدار حاکمیت است. مشروعیت متضمن توانایی نظام به ایجاد و حفظ این باور است که نهادهای سیاسی موجود مناسبترین نهاد برای جامعه ۲۰ است. در یک جمع بندی، مشروعیت اساس و پایه حاکمیت است که همزمان به دو موضوع متقابل اشاره دارد: یکی ایجاد حق حکومت برای حاکمان و دیگری شناسایی و پذیرش این حق از سوی حکومت ۲۱ شوندهگان. غیر از آنچه که به عنوان ویژگی های خاص بعضی انواع اقتدار برشمردیم، ویژگی های عمده اقتدار عبارتند از: ۱- مشروعیت: این ویژگی، موثر بودن اقتدار را معین می کند. از این رو نشانه اصلی مفهوم اقتدار است. قدرت بدون مشروعیت، اقتدار نیست. ۲- سلطه: اقتدار توانایی قانونی فرد برای فرمان دادن به دیگران است. فرد یا گروهی که دارای اقتدار است، بر افراد دیگر اعمال سلطه میکند. ۳- ماهوی بودن: اقتدار قدرتی صوری نیست؛ زیرا ویژگی هایی دارد که چهره اصلی قدرت را تشکیل میدهد. ۴- عقلایی بودن: عقلایی بودن از ویژگی های اصلی اقتدار است. پایه اقتدار عقل و منطق است. دارنده اقتدار، چیزی را صاحب است که می توان آن را توانایی استدلال دقیق برای ارائه پاسخهای متقاعدکننده در مورد عملی که انجام می دهد یا گمان می کند باید دیگران انجام دهند، دانست. ۵- مسوولیت: فرد یا گروهی از افراد دارنده اقتدار، در سلسله مراتب روابط سیاسی جامعه، در برابر دارندگان اقتدار عالی تر مسوول هستند. این ویژگی نیز از ویژگی های مهم اقتدار در نظامهای دموکراتیک است. ۲۲ در اسلام، منشا تمامی قدرتها خداوند است: ان القوه بالله جميعا (۲۱۶۵)؛ و هیچ قدرتی جز به مشیت الهی و غیر از ناحیه او پدید نمی آید: لا قوه الا بالله (۱۸۳۶)؛ (انتشار اقتدار در اسلام از راس به ذیل است، چنان که اقتدار پیامبر تابع و جلوه ای از قدرت خداوند متعال بود که به جانشینان او منتقل شد. اقتدار در اسلام به واسطه قدسیت منبع انتشار، امری مقدس به شمار می رود و با سلب قداست از آن، نامشروع می شود و عنوان طاغوت به خود می گیرد. ان اعدو الله و اجتنبوا الطاغوت (۱۶۳۶)؛ (واسطه اشاعه اقتدار خداوند در زمین، پیامبرش حضرت محمد) ص (است که پروردگار امر به اطاعت او کرده است. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

۴۵۹): (و من يطع الرسول فقد اطاع الله ۸): ۴ (اقتدار پیامبر) ص (یک اقتدار فرهمند متعالی است که "وبر" آن را اقتداری خارق العاده و مبتنی بر فیض شخصی خوانده است. این اقتدار مشروعیتش را از منبع اقتدار یعنی خداوند متعال می گیرد که فراگیر و جمیع الابعاد است. در طول حیات پیامبر، مشروعیت این اقتدار هیچ گاه جز توسط بیگانگان و کفار مورد تردید قرار نگرفت و در گستردگی و نافذ بودن آن در تمامی جنبه های حیات فردی و اجتماعی، احدی تشکیک روا نداشت، "النبی اولى بالمومنین من انفسهم" ۶): ۳۳ (در جغرافیای سیاسی دنیا، هم اکنون مردم جهان در قالب ملتهای گوناگون در کشورهای مستقل به حیات خویش ادامه می دهند. هر کشوری از حکومتی برخوردار است و حکومت ها برای اداره جامعه خویش ناگزیر از اعمال حاکمیت داخلی و تنظیم روابط خارجی هستند. به قدرت دارای مشروعیت که از ناحیه یک حکومت در یک کشور برای تامین و تحقق اهداف و منافع ملی آن کشور اعمال می شود، اقتدار ملی آن کشور گفته میشود. در تعریف دیگر اقتدار ملی برآیند قدرتی است که از طریق ملت در حاکمیت متمرکز میشود. اقتدار ملی برآیند ارزشهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی همراه با حفظ شرافت های انسانی است که می تواند باعث اعتلا و سربلندی آن جامعه در عرصه داخلی و بین المللی شود و امکان توطئه، تطمیع و تجاوز را از بیگانگان بگیرد. در هر جامعه ای اقتدار ملی از هویت، وحدت و همت ملی در عرصه های فرهنگ، سیاست و اقتصاد به دست می آید که ضمن حفاظت از منافع ملی به گونه ای تاثیرگذار بر روابط بین المللی عمل می کند و در نتیجه امکان نادیده گرفتن قدرت و احترام آن جامعه را از کشورهای متقابل بویژه متخاصم میگیرد. کشورهایی که از اقتدار ملی شایسته ای برخوردارند، حتی بدون داشتن پشتوانه های مادی می توانند براحتی در مقابل قدرتهای زورگو و سلطه گر قد علم کنند. در حالی که اگر دولتی اقتدار نداشته باشد و از مشروعیت و حمایت های مردمی برخوردار نباشد، حتی با داشتن انواع و اقسام مکانیزم های مادی نمی تواند مدت زیادی دوام بیاورد و محکوم به شکست و زوال است. برای درک بهتر مفهوم اقتدار ملی لازم است بدانیم قدرت ملی چیست و به چه عواملی بستگی دارد؛ قدرت ملی، به مجموعه ای از توانایی های مادی و معنوی گفته می شود که در قلمرو یک واحد جغرافیایی و سیاسی به نام کشور وجود دارد. این عوامل عبارتند از: ۱- وسعت، موقعیت و آب و هوا ۲- منابع طبیعی، انرژی و مواد غذایی قابل تولید ۳-

جمعیت تراکم آن ، میانگین سن ، ترکیب جنسیت و درآمد سرانه در رابطه با درآمد ملی ۴ - مقدار و کارایی کارخانه های صنعتی ۵ - وسعت و کارایی سیستم حمل و نقل و ارتباطات ۶ - نظامهای آموزشی و تسهیلات پژوهشی ۷ - کیفیت آموزشی ، تجهیزات و روحیه نیروهای مسلح ۸ - ماهیت و توانایی نظامهای سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی ۹ - کیفیت دیپلماتها و دیپلماسی ۱۰ - خصیصه ملی و روحیه مردم ۲۳ با توجه به آنچه گذشت ، می توانیم منابع اقتدار ملی را به صورت زیر برشمریم : ۱ - مکتب و ایدئولوژی ۲ - رهبری ۳ - وحدت و همبستگی ملی ۴ - ثبات سیاسی و اجتماعی ۵ - ارزشهای فرهنگی ۶ جغرافیا و ویژگی های جغرافیایی ۷ - وسعت سرزمین ۸ - منابع ملی ۹ - توان اقتصادی ۱۰ - توان نظامی ۱۱ - جمعیت .

برخی از منابع فوق منابع نامحسوس و بعضی منابع محسوس به شمار می روند. منابع نامحسوس را نمی توان براحتی به صورت کمی درآورد؛ زیرا در اساس ، از خصلت کیفی برخوردارند ولی منابع محسوس را می توان از لحاظ کمی بررسی کرد یا با واژه های مشخص، اندازه آنها را به دست آورد. همچنین برخی معتقدند که عوامل شکل دهنده اقتدار ملی در یک کشور عبارتند از: رهبری ، حمایت مردمی ، ثبات سیاسی ، همکاری و هماهنگی قوای کشور، احزاب و رسانه های جمعی. ۲۴ براساس دیدگاه رهبر معظم انقلاب ، اقتدار ملی ، دست توانمندی است که مجموعه نیروهای فعال قوای سه گانه در تشکیل آن سهم دارند و باید وظیفه خودشان را با شجاعت و اقتدار و امید و بدون رودربایستی و با همکاری کامل انجام بدهند. یک ملت اگر اقتدار ملی داشته باشد)اقتدار در زمینه اقتصاد، سیاست ، فرهنگ و سازماندهی دولتی (مشکلات مادی و معنوی خود را براحتی حل خواهد کرد. ایشان برای تبیین مساله اظهار کرده اند: اقتدار ملی برای یک کشور حافظ هویت او، مایه عزت او و وسیله رسیدن او به آرمانهاست . تلاشی که برای نابودی ملتها و به زنجیر کشیدن آنها از دوران گذشته تا امروز می شود، همیشه در جهت نابود کردن یا ضعیف کردن اقتدار ملی آنها بوده و بالعکس ملتهایی که در راه تعالی و کمال قدم بر میدارند، باید در اقتدار ملی خودشان بکوشند. به عقیده مقام معظم رهبری ، "اقتدار ملی " فقط به معنای توانایی های نظامی نیست ، اقتدار ملی یک مساله همه جانبه است و بر دوش همه دستگاه هاست و به عنوان یک وظیفه اصلی بر دوش هر سه قوه اساسی کشور نهاده شده است . ایشان همچنین نقش مردم ، دولت و مسوولان کشور را در تحقق کامل اقتدار ملی

مشخص کرده اند. اقتدار ملی به معنای این است که یک ملت در مسوولان کشور جلوه های قدرت و توانایی و عزت خود را مشاهده کند و کارها با سیاست های درست ، با برنامه ریزی صحیح ، با جدیت و پشتکار و با هماهنگی و انسجام کامل پیش برود. در سایه اقتدار ملی است که مردم می توانند به قدر استعدادهایشان و با شکوفایی این استعدادها، تلاش خود را مبذول کنند. هر سه قوه باید تلاش کنند تا با جدیت و پشتکار و توکل و اعتماد به مردم و همکاری با یکدیگر اقتدار ملی را تجلی بخشند و مظهر اقتدار ملی بشوند.^{۲۵} براساس آنچه گفته شد، اقتدار، از مفاهیم جدید علم سیاست است و از سوی اندیشمندان علوم سیاسی و علوم اجتماعی و جامعه شناسی تعاریف متعددی برای آن ارائه شده است . روشن ترین تعریف برای اقتدار، قدرت مشروع است . از دیدگاه های مختلف ، اقتدار دارای انواع متعددی است و ویژگی هایی دارد. در اسلام منشا اقتدار خداوند است که آن را به پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) اعطا کرده است . در نظام اسلامی ما، اقتدار ملی عبارت است از: قدرت مشروعی که از ناحیه حکومت برای تامین و تحقق اهداف و منافع ملی اعمال میشود.